فرهیختگان

۱۰۰ روز بعد از فراق سردار مردمی؛ حاجی‌زادهٔ شهید

فرماندهٔ قطعهٔ پنجاه

ادامه از صفحه یک

گهواره انقلاب؛ نسل خمینی(ره)

بگذارید از گهواره آغاز کنیم؛ آن روزهای گرم تابستان ۱۳۴۲ که امام خمینی(ره) در حصر خانگی قیطریه به سر می‌برد، امیر حاجی‌زاده (که بعدها، فرمانده‌اش او را امیرعلی نامید) در محله‌ای پایین شهر تهران، کمتر از دو سال سن داشت و هنوز لب به سخن گفتن باز نکرده بود. وقتی به طعنه از امام پرسیدند: «پس یارانت کجا هستند که کمکت کنند؟» پاسخ دادند: «سربازان من در گهواره‌ها هستند.» امیرعلی حاجی‌زاده یکی از آن گهواره‌ای‌ها بود؛ کودکی که در کوران نهضت، لحظه‌به‌لحظه قد کشید و طنین نوای «الله اکبر» ۲۲ بهمن ۵۷ را در اوان جوانی سر داد. انقلاب خمینی، بعثتی نو بود از جنس بعثت انبیا. بعثتی که استعدادهای خفته انسانی را برانگیخت و میدانی مهیا کرد که چنین استعدادهایی در آن پرورش یافتند و به اوج انسانیت رسیدند.

محیطی ساخت که محراب نمازش در میانه میدان درگیری بود و سفره افطارش در کنج بیغوله پابرهنگان. این سبک تربیتی تازه، معنویتی می‌آفرید که عبادت و جهاد را در هم می‌تنید؛ نه آن‌که کسی به بهانه میدان از محراب بگذرد، بلکه به عکس؛ در این مکتب، برداشتن گوشه‌ای از بار رسالت نبوی، مستلزم سوخت‌رسانی نیمه‌شب‌هاست. همین است که در پس «قُمِ اللَّیلَ إِلّا قَلیلًا»[۱] می‌فرماید: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِیلًا».[۲] لذا سنگینی کار و مأموریت به هیچ‌وجه توجیهی برای کم گذاشتن در عبادات نیست، بلکه لازمه مهمی برای انجام درست تکالیف روز است. برای حاجی‌زاده، ذکر و مناجات، جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی بود. ذکر مدام، مناجات‌های نیمه‌شب، هیئت‌های روضه و توسل‌های مداوم، سوختِ روزهای پرکارش بودند و برای آن‌ها برنامه داشت. حتی محیط فرماندهی‌اش هم در جوار روضه و ندبه و احیاء امر اهل بیت(ع) بود. معروف است روز پیش از شهادت، از زیارت حضرت معصومه(س) به تهران بازگشت، در هیئت توسل به امیرالمؤمنین(ع) حاضر شد و چهار، پنج ساعت بعد به فیض شهادت رسید.

شاید اوج اتصال به حق را در نماز بشود توصیف کرد. خلوت طلایی زندگی «آدم‌های مأموریتی» نماز است که مشتشان را هم باز می‌کند و لو می‌دهد. در نماز بچه می‌شوند، بغض می‌کنند و بندگی را به نمایش می‌گذارند. گاهی هم در نماز مشتشان پر می‌شود و پاسخ نادانسته‌هایشان را می‌گیرند. در نماز، ضعف خویش را می‌گویند و خود را به مبدأ هستی می‌سپارند. نماز برای حاجی‌زاده معنای جبران همه غربت‌ها و تنهایی‌ها را داشت.

بچه‌محل با مرام!

شخصیت حاجی‌زاده در جنوب شهر تهران ریشه و بنیان گرفت. او همه خصلت‌های مثبت داش‌مشتی‌های پایین‌شهر را با خود داشت و هرگز از آن‌ها فاصله نگرفت؛ اهل جبران، رفاقت و مردانگی. منتظر محبت نمی‌ماند، خود آغاز می‌کرد و چند برابر بازپس می‌داد. پشت کسی را خالی کردن، در مرامش جایی نداشت. در ماجرای هواپیمای اوکراینی، می‌گفت من همین چند روز پیش رفتم و با افتخار اعلام کردم که عین الاسد رازدیم، حالا نمی‌شود یک افسر جزء پاسخگو باشد. به تعبیری نمی‌شود آفرینش برای من باشد و نفرینش برای نیرو؛ لذا پشت تریبون رسمی اعلام کرد که گردن‌مز موبار یک‌تر است و تمام مسئولیت را بر عهده گرفت. حتی مراتب استعفاء را به اطلاع رساند؛ اما مخالفت شد؛ گویا مسیر سعادت از همین پیچ و خم‌های سخت می‌گذرد. همین مرام و مردانگی پایین‌شهری، نفوذش را در قلب مردم بیشتر کرد و به تعبیر همسر همیشه همیارش، شهادتش را امضا کرد.

حاجی‌زاده اهل گعده و رفیق‌بازی بود، اما نه برای خوش‌گذرانی‌های بی‌حاصل. دورهمی‌های او رنگ و بوی خدایی داشت. در همان جمع‌های صمیمی، اهل بگوبخند بود، اما همیشه پای معرفت و شناخت هم به میان می‌آمد. جمع را نه سنگین و رسمی می‌کردند و نه سبک و بی‌ثمر؛ وقتی از گعده بیرون می‌آمدی، هم دلت شاد بود و هم حس می‌کردی یک پله بالاتر رفته‌ای.

در رفتارش طوری آغوشش باز بود که وقتی کسی که با او سنخیتی هم نداشت وارد جمع می‌شد نه تنها احساس بیگانگی و سنگینی فضا نمی‌کرد، بلکه شیفته مناعت طبع و گشودگی اخلاقش می‌شد. این وضعیت، تصنعی نبود بلکه خودش را این‌گونه بار آورده بود و به آن باور داشت. خانمی را به خاطر می‌آورم که می‌گفت: «من حجابم را مدیون شهید حاجی‌زاده هستم.» گفته شد چطور؟ گفت: «ما با شهید همسایه بودیم و رفتار فوق‌العاده ایشان را می‌دیدیم. یک روز پایین مجتمع مسکونی دیدم روی تابلوی اعلانات، کلی اطلاعیه ترحیم و درگذشت چسبانده‌اند. شهید حاجی‌زاده رسید، به ایشان گفتم: سردار! عزرائیل دنبال شما می‌گردد، اما این بندگان خدا را برده! از شنیدن این حرف آن‌چنان خنده‌ای کرد که من جا خوردم. چنین برخوردی از یک سردار عالی‌رتبه نظامی برایم غیر منتظره بود و تا حدی خارج از عرف به‌نظر می‌رسید. این تواضع و رفتار خودمانی از فرمانده‌ای که در مرز دانش هوافضا حرکت می‌کرد و خواب از چشمان اسرائیل گرفته بود، به دلم نشست و آن بدبینی سابق نسبت به نظام و نظامی‌ها را شکست و باعث شد گارد من نسبت به حجاب شکسته شود.» خود شهید حاجی‌زاده تعریف می‌کرد: «یک زمانی ما در یک برجی زندگی می‌کردیم. آمدم بروم داخل دیدم یک دختر خانم جوانی شاسی آسانسور را زده و منتظر است تا آسانسور بیاید. کنار رفت و به من تعارف کرد که بروم، من آسانسور را نگه داشتم گفتم شما بفرمایید، نوبت شماست. با اصرار سوار شد و رفت. چند روز بعد پدرش را دیدم و گفت: فلانی با دختر ما چه کار کردی؟ گفتم چطور؟ گفت این دختر نه سپاه را قبول داشت، نه نظام را؛ هیچ چیزی را قبول نداشت. از آن روز کلاً متحول شده. من تازه متوجه داستان شدم. گفتم من کاری نکردم، فقط آسانسور را نگه داشتم.»[۳] او در مورد مهم‌ترین عامل موفقیت شهید حسن طهرانی‌مقدم می‌گفت: «اگر شما بپرسید برجستگی حسن چه بود؟ آیا از مدیریت او بود؟ من می‌گویم نه، می‌گویم اخلاق او بود. اخلاق حسن عجیب بود یعنی شما هر کاری می‌خواهید بکنید آن سلاح شما آن رفتار و اخلاق شماست که می‌توانید این کارها را پیش ببرید.»[۴]

فرمانده آرام بود، بی‌هیاهو و ساده. اما همین آرامش، چشمش را به جزئیات تیز کرده بود. شاید در جمع، نسبت به مسئله‌ای واکنشی گذرا نشان می‌داد، اما تذکر اصلی را در خلوت یا با لحنی دیگر می‌داد. حامد عسگری در مورد سفری هوایی که با سردار حاجی‌زاده داشت تعریف می‌کرد: «یک ساعت جی‌شاک سبز ارتشی داشتم از دستم در آوردم و [به سردار حاجی‌زاده] گفتم هیچی ندارم همراهم. این ساعت را از من یادگار داشته باشید لطفاً. اولش نه و اصرار که نمی‌گیرم. خم شدم دستش را ببوسم و گفت چشم... ایلیوشین فرود آمد و برای خداحافظی رفتم که ببوسمش. صدایم کرد، گفت ساعت را دادی و من هم گرفتم و دستم انداختم، گفتم خب، بعد یک انگشتر از دستش در آورد و گفت این هدیه من به تو. یک عقیق زرد بود، گفت دو، سه روز هم دست سیدحسن نصرالله بوده است. انگشتر را بوسیدم و انداختم به انگشتم... بعد یک‌هو ساعت را باز کرد، گفت من عاشق این مدل ساعتم. رنگش، مدلش همه چی کامل سلیقه من است ولی چه کنم که زندگی آدمی‌زادی ندارم، به حفاظتم قول داده‌ام هدیه نگیرم، این ساعت را دادی و من هم پذیرفتم گرفتم دستم هم انداختم ولی بنشینم توی ماشین باید اخلاقاً تحویل محافظانم بدهم. گفتم خب بدهید، گفت آن‌ها هم معمولاً پرهیز دارند و باید باز شود، چک شود، حیف می‌شود. ساعت من است من به خودت هدیه‌اش می‌دهم دو تا یادگاری از من داشته باش. لالم کرد.»[۵] حاجی‌زاده با نکته‌سنجی و دقتی تحسین‌برانگیز، با رعایت اخلاق تشکیلاتی، آن ساعت را هم پذیرفت و هم بازگرداند. پیش از آن‌که برگرداند، یک هدیه ارزشمند به او داد و در نهایت به بهترین شکل دل او را به دست آورد. از همین روایت‌های کوچک، می‌شود درس‌های بزرگ گرفت.

همین خلق جمعی‌اش، او را از تک‌پری و انزوا پرهیز می‌داد. به دنبال حصار کشیدن دور خود و محرمانه‌سازی بی‌دلیل نمی‌رفت. برعکس، آنچه به دست می‌آورد با دیگران قسمت می‌کرد. اهل عزلت نبود؛ اهل مشارکت و سهیم‌کردن دیگران در برکت‌ها بود. همین روحیه، از او تصویر فرمانده‌ای ساخت که نه پشت میز فرماندهی، بلکه با خوش‌وبش در میان مردم و یارانش معنا می‌شد. او برای کشور و مردم، پدری مهربان و برادری بزرگ بود، اما از هیچ‌کس توقعی نداشت. بار را بر دوش می‌کشید بی‌آنکه منتی بگذارد. در نگاهش، خدمت وظیفه بود، نه امتیاز؛ تکلیف بود، نه احسان.

خدمت مقدس سربازی!

تبعیت حاجی‌زاده از ولی منفعلانه نبود؛ این جمله که «باید مشت ولی را پر کنیم»، بارها از زبان ایشان، به نقل از شهید طهرانی‌مقدم گفته شده است: «[شهید طهرانی‌مقدم] دائماً به هر مناسبتی می‌گفت بچه‌ها! ما باید مشت ولایت را پر کنیم، باید مشت حضرت آقا پر و قوی باشد و بتواند محکم حرفش را بزند و اگر لازم بود از مشتش استفاده هم بکند.»[۶] این حرف، اعتقاد آن‌ها بود و روی آن تعصب و غیرت داشتند. این اعتقاد برایشان تکلیف سنگینی ایجاد کرده بود؛ ولی با این وجود ذره‌ای از آن کوتاه نیامدند. هیچ‌وقت به کم بسنده نمی‌کردند؛ نمی‌گفتند این‌دفعه یک مقداری مشت ولی را پر کردیم یا لبخندی به لبشان نشاندیم. برای پر کردن مشت ولایت، دائم‌الجهاد بودند و ذره‌ای سستی به خود راه نمی‌دادند.

برای او، امضای درستی حرکت بر مسیر، تبعیت از ولی و رضایت او بود. طبیعتاً این سطح از تعامل با ولی برای هر کسی امکان‌پذیر نیست. جالب آن‌که در چنین نوع خاصی از ارتباط با ولی، دیگران را تخطئه نمی‌کرد که شما ولی را نمی‌فهمید یا قدر نمی‌دانید یا خواست آقا اینی که من می‌گویم است؛ بلکه تمام تلاش خود را به کار می‌بست تا دیگرانِ فاصله‌دار را به تدریج و به زبان خوش، با اقناع و با همراهی صبورانه و مشفقانه بالا بیاورد و همراه سازد.

خانواده‌پروری

حاجی‌زاده خانواده‌اش را برای حرکت، قیام و جهاد بار آورده بود. در واقع می‌دانست که آدم جهادی نمی‌تواند آن‌طوری که معمول است برای خانواده‌اش وقت بگذارد، لذا آن‌ها را طوری ساخته بود که بالا بیایند و رشد کنند و کمتر توقع داشته باشند. این فرایندی زمان‌بر و تربیتی است و به هیچ عنوان با ضرب و زور شدنی نیست. لذا این‌گونه آدم‌ها، از همان وقت کم مصروف خانواده، بیشترین استفاده را می‌کنند، خدا هم برکت می‌دهد.

حاجی‌زاده روی مسئله بیت‌المال بسیار حساس و مقید بود و این را سعی می‌کرد به خانواده خود نیز تسرّی بخشد. از همین رو حتی زمانی که پسر او به عنوان مدافع حرم به سوریه اعزام شد، تمام هزینه‌های سفر را خودش پرداخت کرد.

خانواده‌های شهدای مدافع حرم از دغدغه‌های ایشان بود و این موضوع را به درون خانه خود کشیده بود. به عنوان مثال هر هفته جمعی از خانواده‌های شهدای مدافع حرم به منزل آن‌ها می‌رفتند و فرمانده قطعه پنجاه با فرزندان شهدا بازی و خوش و بش می‌کرد. حتی در یک مورد، مراسم عقد خواهر شهید قربانخانی را در منزل خود برگزار کرد. فارغ از دغدغه رسیدگی به خانواده شهدا، این‌گونه طراحی‌ها را باید در چهارچوب ساخت و بار آوردن خانواده هم دید و تحلیل کرد. مؤانست با همسران شهدایی که درد فراق را تحمل می‌کنند، تأثیر بالایی در رشد خانواده حاجی‌زاده داشت.

یکی از مواردی که همیشه جزء دغدغه‌های شهید حاجی‌زاده بود، مسئله حجاب و پوشش اسلامی بود. این دغدغه برآمده از نگاه صحیح به فرهنگ و شریعت بود که لازم می‌آمد برای اصلاح وضعیت از مسیرهای تربیتی و ارتقاء معرفتی حرکت کند. می‌دانست نمی‌شود با نگاه‌های زودبازده، نقشه پر پیچ و خم دشمن را مهار کرد و بایستی با دقت و ظرافت برای این دغدغه گام برداشت. لذا برای تحقق صحیح این دغدغه توانسته بود با شناخت ظرفیت درون خانواده به نوعی دغدغه خانوادگی‌شان را در قالب فروشگاه‌های عرضه محصولات حجاب و عفاف جایابی و مشارکت آن‌ها را در این امر برانگیزد.

شغل نه؛ مأموریت!

افق دیدش بلند بود. از نخستین روزهای حضورش در جبهه‌های جنوب و بعدها در یگان موشکی، نگاهش همیشه به دوردست‌ها بود. اگر تک‌تیرانداز بود، هدفش نقطه‌ای دقیق در عمق لشکر دشمن بود؛ و اگر موشک می‌ساخت، بردش را تا افق‌های دور و مراکز تصمیم‌گیری و فرماندهی دشمن می‌خواست. با این افق دید، کمتر در حصار ملیت یا مرزهای جغرافیا می‌ماند؛ فکرش جهانی بود: غلبه بر شیطان و صهیونیسم بین‌المللی و زمینه‌سازی برای بسیج جهانی مستضعفین.

مأموریتش را در عرصه موشکی با این‌چنین نگاه جهانی تعریف کرده بود. فرمول او در عرصه هوافضا «حرکت، قیام، جهاد» بود اما این فرمول را در تمامی امور و ساحات صادق می‌دانست و از این‌که عده‌ای به جای مسیر اصلی در پیاده‌رو یا مسیرهای موازی حرکت می‌کنند رضایت نداشت. چون می‌دانست کار از جهاد مستقیم با دشمن حاصل می‌آید.

حاجی‌زاده تکلیف را به انجام کار محدود نمی‌کرد؛ او نتیجه را نیز در دایره تکلیف می‌دید. اگر می‌گفت «تکلیف‌گرا هستیم»، یعنی باید تا رسیدن به ثمره نهایی ایستاد. پروژه‌های هوافضا بارها با شکست روبه‌رو می‌شد. اما او هر بار یارانش را گرد می‌آورد، در همان فضای سنگین ناکامی، روحیه‌شان را بازتنظیم می‌کرد؛ طوری‌که با انگیزه‌ای مضاعف برای ادامه کار به میدان می‌آمدند. از این جهت رسیدن به نقطه اثر برایش امری الزامی و ضروری بود و آن را رها نمی‌کرد. نمی‌شد کاری انجام داد ولی در خصوص تأثیرش مبهم ماند. بایستی کار به نتیجه می‌رسید؛ با هر تعداد تمرین و تدارک و ساخت مجدد و مجدد... برخی می‌گویند ما تکلیف را انجام می‌دهیم، نتیجه‌اش با خداست، ان‌شاءالله به نقطه اثر هم برسد. برخی دیگر می‌گویند ما مأمور به تکلیفیم و در حد بضاعتمان تلاش می‌کنیم، اما اثرش دست ما نیست. این فهم در نگاه امثال شهید حاجی‌زاده قدری متفاوت بود و برای حصول نتیجه می‌جنگید. اگر کار به اثر نمی‌رسید، برایش بد رنگ و لعاب جلوه می‌کرد. لذا معتقد بود اگر کار به نتیجه نمی‌رسد باید ببینیم کجای کارمان می‌لنگد؟ کجای نیتمان اشکال دارد؟ آن را اصلاح کنیم.

این روحیه، در عرصه هوافضا -که جزء دشوارترین میدان‌های کار برای انقلاب است- جاری بود. دلیل و حجت برای نشدن هم بسیار بود، اما او دل به شدن بسته بود. برای هر بن‌بست، به وعده الهی «یجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»[۷] یقین داشت و لذا هر روز با تقوا و توکل بیشتر از قبل در میدان حاضر می‌شد؛ نه آن‌که به بن‌بست خوردن را بهانه تقوا کند، بلکه صدق مأموریتی‌اش بود که او را به مراتب بالاتر تقوا می‌رساند. همین صدق بود که قفل‌های محال را می‌گشود و پروژه‌های ناممکن را ممکن می‌ساخت. خودش تعریف می‌کرد که از یک کشور خارجی برای بازدید و خرید آمده بودند. وقتی به سطح بی‌نظیر پیشرفت و ابداع رسیدند، حیرت کردند و رفتند سراغ عوامل مادی که شاید با آن بتوان این همه سنت‌شکنی و حرکت بر مرز دانش را توجیه کنند. وقتی فهمیدند از آن علل و عوامل در صنعت هوافضای ما خبری نیست، هاج و واج و مبهوت می‌ماندند.

اعتقاد فرمانده در کار بر همین اصل صدق و اخلاص استوار بود؛ «ما در گذشته تجربه‌ای نداشتیم ولی اگر انسان دل را به خداوند متعال بدهد و خالص ورود پیدا کند -این خلوص هم درصد و عیاری دارد- خدا خودش کمک می‌کند. منتها یک شروط لازمی دارد؛ بالأخره طرف اگر دانش این کار را داشته باشد، تجربه لازم را برای کار داشته باشد؛ یعنی در کارهای قبل آن رشدهای مرحله‌ای را انجام داده باشد، ذهن خلاقی داشته و ریسک‌پذیر باشد تا بتواند مدیریت بحران کند، می‌تواند موفق باشد.»[۸] از این دست پروژه‌های ناممکن در مجموعه کاری هوافضا فراوان است و برخی از آن‌ها را شهید حاجی‌زاده نقل کرده است. به عنوان مثال خود او تعریف می‌کرد: «[در یک جلسه‌ای] حضرت آقا به من فرمودند این‌هایی که گفتی خوب است ولی برای من اولویت دقت بالاتر است. من آمدم با بچه‌ها مطرح کردم... بچه‌ها گفتند چطوری آقا از شما این را خواسته است؟ ما نمی‌توانیم!... گفتم این یک تکلیف است و آقا از ما خواسته است... ما باید در همین مسیر برویم... بعد از ۳، ۴ ماه بالاخره پروژه تعریف و شروع شد و جلو رفت تا به نتیجه رسیدیم؛ یعنی همین که ما قدم گذاشتیم خدا راه‌ها را باز کرد و راه را به ما نشان داد.»[۹]

با وجود تمام بن‌بست‌نماها و محدودیت‌هایی که در داخل برای توسعه صنعت هوافضا داشتیم، سرعت علوم مهندسی در دنیا سرسام‌آور بود. حاجی‌زاده با بلندنگری خود می‌دانست که باید بر لبه دانش حرکت کند. همه مقدمات را فراهم می‌کرد تا نوآوری همپای جهان پیش رود. چرا که آبرو و اعتبار انقلاب اسلامی را در گروی این پیشرفت می‌دانست. می‌خواست در برابر چشم جهانیان، ایران را سرافراز و عزت‌مند و دل مستضعفان را قرص کند.

بلاشک چنین غرض والایی بدون تکیه به فکرهای نوو انگیزه‌های بدیع ممکن نیست؛ فلذا دغدغه شناسایی استعدادها، تربیت آن‌ها و شبکه‌سازی مأموریتی برای ادامه مسیر حل مسئله‌ها و پیشرفت‌های غیرخطی و پارادایمی برایش بسیار جدی بود. لذا ارتباط مؤثر با دانشجویان و جوانان در این عرصه، از نان شب برایش واجب‌تر بود. خوب بلد بود با جوانان مستعد ارتباط بگیرد و آن‌ها را جذب این مأموریت کند. ساختمانی برای این کار تدارک دیده بود که دانشجویان از دانشگاه‌های گوناگون می‌آمدند و حتی در برخی دانشگاه‌ها دفتر داشت. استعدادها را کشف می‌کرد، باورشان می‌کرد و کار به دستشان می‌داد. بسیاری که خیال مهاجرت داشتند، ماندند و به نیروی هوافضا پیوستند. او می‌گفت: «ما بیل‌زن زیاد داریم، کسی را نداریم به آن‌ها بگوید کجا را بیل بزنند.»[۱۰] در این زمینه او تبحر خاصی داشت و با ارتباطات گسترده‌ای که با بدنه دانشجویی و نخبگانی کشور برقرار کرده بود، توانست طیف وسیعی از آن‌ها را در پیشبرد اهداف هوافضا به کار بگیرد. به قول حاجی‌زاده: «یک روزی ما می‌گفتیم: مگر ما بمیریم تا دشمن از روی ما رد شود که نمی‌دانم انقلاب فلان بشود. الآن اگر ما هم بمیریم، دشمن از روی ما هانمی‌تواند رد شود و هیچ اتفاقی برای انقلاب نمی‌افتد؛ چون بچه‌های خیلی پای کار، الآن دیگر تکثیر شده‌اند.»[۱۱]

حاجی‌زاده در حوزه مدیریت منابع انسانی، یک استعداد و استثناء بود. علاوه بر این‌که برای جذب، برنامه داشت، برای آموزش و توانمندسازی و توسعه و پیشرفت ایشان نیز بابرنامه بود. حتی برای رفاه آنان نیز، هم دغدغه داشت، هم طراحی و هم پیگیر اجرا بود. باور داشت همین دویدن و پیگیری یک فرمانده، خود مایه دلگرمی است. در واقع هر چقدر برای راحتی خودش سخت می‌گرفت، برای نیروها آسایش می‌خواست. لذا از این جهت، مراتب سخت‌گیری خود را به دیگران تسرّی نمی‌داد. البته برخی که از بیرون می‌آمدند، فکر می‌کردند فرماندهان برای خودشان اینچنین تسهیل و امکان فراهم کرده‌اند؛ دریغ از این‌که برای خود بسیار مناع و سخت‌گیر بودند و برای بقیه رفاه و آسایش ایجاد می‌کردند.

در کنار فراهم‌ساختن رفاه نسبی، حواسش به تربیت جهادی نیروهای تحت امر هم بود؛ لذا نیرو را در میانه میدانی سخت قرار می‌داد. هدفش پرورش نیروی جهادی بود. فرمولی که بارها بر زبانش جاری بود این بود: «لازم است نیرو خوب انتخاب شود، خوب آموزش ببیند و خوب هم تجربه پیدا کند و آب‌دیده شود و نیت هم خالص باشد و کارش را هم به خاطر خدا دنبال کند؛ قربه إلی الله.»[۱۲]

عاقبت به خیر!

خیلی مهم است که وقتی می‌گوییم نسئل الله منازل الشهداء، خود را باید به منزلت شهدا برسانیم. فرمانده قطعه پنجاه، بذر شهادت را در روزهای دفاع مقدس کاشت و از آن پس، لحظه‌به‌لحظه مشغول داشت آن بود؛ داشت و پرورد تا روز برداشت فرا رسد. استعاره جالبی است؛ آن را تا لحظه شهادت «داشت» و یک لحظه آن را از دست نداد. لذا بعد از جنگ از خدا شهادت نخواست و می‌گفت باید به آقا خدمت کنم. یاد شهید حمیدرضا اسداللهی می‌افتم که وقتی به سوریه رفته بود می‌گفت دعا کنید من شهید نشوم! آن‌قدر کار زیاد است که حالا حالاها نباید شهید بشویم! این آدم‌ها بذر شهادت را از خود جدا نمی‌کنند، اما برای برداشت هم عجله‌ای ندارند؛ بلکه منتظرند خوب جا بیفتد و دم بکشد.

یاد حرف آن خلبان جوان می‌افتم که می‌گفت: «فلانی! من امکان گناه‌کردن ندارم.» پرسیدم چطور؟ گفت: «چون در هر بار پرواز نمی‌دانم سالم بر می‌گردم یا نه. پس همیشه خود را مقید می‌دانم که اگر خبط و تعدی هم کرده باشم، حلالیت بطلبم و پاک و مطهر پرواز کنم.» با خودم گفتم این راهی است که «آدم‌های مأموریتی» آگاهانه «انتخاب» می‌کنند؛ راهی که وقتی وارد آن می‌شوی دیگر انتخاب دیگری جز سعادت و شهادت نداری. این یک سبک منحصر به فرد است؛ در این سبک تو دیگر فقط عاقبت‌بخیری را نمی‌خواهی، بلکه آن را اول انتخاب و بعد هم ذره ذره می‌سازی و این از عجائب انقلاب اسلامی است. در این سبک از تربیت، با تربیت‌یافتگانی مواجهیم که پاکباخته و سبک‌بال به دنبال آن هستند که آن‌چه ولی از آن‌ها خواسته را محقق کنند. لذا دائم به این فکر می‌کنند که ممکن است یک ساعت دیگر نباشم، پس باید امر ولی را به نتیجه برسانم. شهادت‌سال‌ها پشت در خانه این آدم‌ها خوابیده است و فکر نام و نان به مخیله‌شان هم راه پیدا نمی‌کند. شهید حاجی‌زاده از این دست بود؛ انتخابش، «مأموریتی زیستن» بود و افتخارش، «برای خود نبودن»؛ لذا در عین پیشرو بودن و مرزشکنی، این بیت حافظ را تفسیر عملی کرد که: «در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم/ لطف آن‌چه تو اندیشی، حکم آن‌چه تو فرمایی».

امثال حاجی‌زاده، بهشت را برای خودشان نزدیک و در دسترس کردند. برای رسیدن به مقصد آن‌قدر از بسیاری چیزها گذشتند که با سبک‌باری و تعلق کمتر، مسیر و مقصد برایشان نزدیک شود. همین یک ثمره از انقلاب، برای ایمان به درستی مسیر آن کافی است. باری رضوان و رحمت بی‌پایان پروردگار بر روح توحیدی حضرت امام خمینی(ره) که این مسیر پرفیض را با بندگی حقیقی و مجاهدت دانمی پیش روی ما قرار داد.

پی‌نوشت

۱. سوره مبارکه مزمل، آیه ۲: «شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است، برای عبادت] برخیز.»

۲. سوره مبارکه مزمل، آیه ۷: «تو را در روز [برای مشاغل فراوان معنوی و هدایت مردم و حل مشکلات نیازمندان،] رفت و آمدی طولانی است [پس ساعات شب برای عبادت فرصتی بهتر است.]»

۳. سخنرانی شهید سردار حاجی‌زاده در قرارگاه ششم مرکز رشد دانشگاه امام صادق(ع)؛ ۱۶ آبان ۱۴۰۱

۴. برگرفته از سخنرانی شهید حاجی‌زاده در کارگاه تجربه هسته مدیریت جهادی مرکز رشد دانشگاه امام صادق (ع)، ۳۰ بهمن ۱۳۹۵

۵. روزنامه فرهیختگان، ۸ مرداد ۱۴۰۴

۶. برگرفته از سخنرانی شهید حاجی‌زاده در کارگاه تجربه هسته مدیریت جهادی مرکز رشد دانشگاه امام صادق (ع)، ۳۰ بهمن ۱۳۹۵

۷. بخشی از آیه ۲ سوره مبارکه طلاق: «وَمَنْ یتَّقِ اللَّهَ یجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»؛ «هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می‌دهد.»

۸. برگرفته از سخنرانی شهید حاجی‌زاده در کارگاه تجربه هسته مدیریت جهادی مرکز رشد دانشگاه امام صادق (ع)، ۳۰ بهمن ۱۳۹۵

۹. همان

۱۰. همان

۱۱. همان

۱۲. همان

یکشنبه ۳۰ شهریور ۱۴۰۴
شماره ۴۵۱۰
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE